

دین از دید «لنین»

مذهب تریاک خلق است. این سخن حکیمانه ی مارکس، ستون فقرات کل جهان بینی مارکسیزم را در مورد مساله دین تشکیل می دهد. مارکسیزم، تمام ادیان و کلیساها و تمام تشکیلات مذهبی را همواره به عنوان ارگانهای ارتجاع بورژوازی - که می خواهند از استثمار دفاع کرده و طبقه کارگر را تحقیر و منحرف نمایند - تلقی می کند.

فقط مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر - که وسیع ترین اقشار پرولتاریا به طور همه جانبه ای به پراتیک انقلابی و آگاهانه اجتماعی می کشاند. قادر خواهد بود که توده‌های تحت ستم را واقعا از یوغ مذهب نجات بدهد.

انگلس ایده بظاهر انقلابی دروینگ - مبنی بر ممنوع کردن مذهب در جامعه سو سیالیستی را - قاطعانه محکوم می کند. از نظر انگلس چنین اعلان جنگی به مذهب به معنی "از بیسمارک هم بیسما رک تر بودن است".

انگلس از حزب کارگر می خواهد که این حزب با یستی درک کند که با شکبیا ئی به تشکل و روشنگری پرولتاریا پردازند و معتقد است که این امر منجر به از بین رفتن دین خواهد شد.

سوسیال دموکراسی، مذهب را در مقابل دولت بعنوان یک امر خصوصی تلقی می کرد. اما به هیچ وجه در مقابل خود و به هیچ وجه در مقابل مارکسیزم و به هیچ وجه در مقابل حزب کارگر (مذهب را یک امر خصوصی تلقی نمی کرد).

مبارزه علیه مذهب را نباید به تبلیغات انتزاعی - ایده ئولوژیک محدود نمود و منحصر ساخت بلکه باید با به پراتیک مشخص جنبش طبقاتی ای که هدف آن از بین بردن ریشه های مذهب می باشد، ربط داد.

امروز عمیق ترین ریشه های مذهب در ستم اجتماعی بر توده‌های زحمتکش و ناتوانی آنها در برابر نیروهای لجام گسیخته سرمایه نهفته است که هر روز و هر ساعت مصائبی هزاران بدتر و دردناکتر و مشقاتی بمراتب غیر انسانی تر از هر حادثه غیر عادی دیگر از قبیل جنگ و زلزله و غیره بر انسانهای زحمتکش عادی روا می دارند.

"خدایان در اثر ترس بوجود آمده اند"، ترس از قدرت عنان گسیخته سرمایه. عنان گسیخته، زیرا عمل آن نمی تواند بوسیله توده‌های خلق پیش بینی شود و پرولتاریا و مالک کوچک را در هر قدم زندگیش، به ورشکستگی ناگهانی و غیره منتظره و تصادفی و تکدی و دربوزگی و فحشا و مرگ در اثر گرسنگی، تهدید می نماید و واقعا نیز چنین می کند. تا وقتیکه توده‌های له شده بوسیله کار اجباری سرمایه داری، وابسته به قدرتهای لجام گسیخته و ویرانگر سرمایه داری باشند، تا زمانی که این توده‌ها خودشان فرا نگرفته باشند که متحد و متشکل و طبق برنامه، این ریشه یعنی سلطه سرمایه را آگاهانه در تمام اشکال آن، از بین ببرند، تا آن زمان هیچ گونه جزوه آموزنده ای نمی تواند این توده‌ها را از دست مذهب خلاص کند.

تبلیغ آنتیستی سوسیال دموکراسی، بایستی تابع وظیفه اصلی آن باشد: یعنی بسط مبارزه طبقاتی توده‌های استثمار شده علیه استثمارگران.

تبلیغ تئوریک آنتیسم یعنی از بین بردن اعتقادات مذهبی اقشار مشخص از پرولتاریا، از موفقیت مسیر و شرایط مبارزه طبقاتی این اقشار، به معنی طرز تفکر غیر دیالکتیکی است، به معنی تبدیل یک مرز نسبی و متغیر، به یک مرز مطلق است، به معنی از هم گسستن قهر آمیز چیزی است که در یک واقعیت زنده، به طور جدائی ناپذیری به هم مربوط می باشند. مثالی می آوریم: فرض می کنیم که پرولتاریای یک منطقه مشخص و یک رشته صنعتی مشخص تجزیه می شوند به یک قشر مرفعی از سوسیال دموکراتهای نسبتا آگاه که بدبختا آتیست می باشند - و یک قشر از کارگران عقب افتاده که هنوز با روستا و روستائیان مربوط می باشند، به خدا اعتقاد دارند، به کلیسا می روند و حتی تحت تاثیر مستقیم روحانیون ده قرار دارند و فرضا یک اتحادیه کارگری مسیحی تاسیس می کنند. و با زهم فرض می کنیم که مبارزه اقتصادی، در این منطقه به یک اعتصاب انجامیده است. در چنین حالتی، فرد مارکسیست موظف است که موفقیت

جنبش اعتصابی را مهم تر از هر چیز بداند، با قاطعیت علیه انشعاب کارگران در این مبارزه فعالیت نماید و قاطعانه بر ضد این انشعاب مبارزه کند. در چنین شرایطی تبلیغ آنتیستی می تواند کاملا زائد و حتی زیانبخش باشد، نه از نقطه نظر

ملاحظات کوتاه بینانه در رابطه با ایجاد رعب در اقشار عقب افتاده، در رابطه با باختن انتخابات و غیره، بلکه از نقطه نظر پیشرفت واقعی مبارزه طبقاتی که در مناسبات جامعه مدرن سرمایه داری صد بار، بهتر از تبلیغات صرفاً آتئیستی، فرد معتقد به مسیحت را به سوی سوسیال دموکراسی جلب خواهد کرد. یک مبلغ آتئیست، در این گونه مواقع و در چنین شرایطی فقط راه کشیش ها و روحانیونی را هموار می کند که بهترین ارزشیانشان این است که کارگران به جای آنکه بر سر شرکت در اعتصاب با هم کنار بییند، بر سر مسئله اعتقاد به خدا از هم جدا شوند. یک فرد آنارشپیست که جنگ بر ضد خدا را بهر قیمت موعظه می کند، در واقع به کشیش ها و بورژوازی کمک کرده است (همان طور که آنارشپیست ها در حقیقت همواره به بورژوازی کمک می کنند).

یک مارکسیست باید ماتریالیست یعنی دشمن مذهب باشد لیکن مارکسیست باید ماتریالیست یعنی دشمن مذهب باشد اما یک ماتریالیست دیا لکتیک، مبارزه علیه مذهب را انتزاعی و بر اساس یک تبیلغ آبستره و صرفاً تئوریکی که همواره یکسان باشد انجام نمی دهد بلکه آنرا بطور مشخص بر پایه مبارزه طبقاتی – و همانگونه که در عالم واقعیت صورت می گیرد و توده ها را بیشتر و بهتر تعلیم می دهند – به انجام می رساند. یک مارکسیست باید بتواند تمام یک موقعیت مشخص را در نظر بگیرد و همواره مرز آنارشپیسم و اپورتونیزم را بشناسد (این مرز، نسبی، متحرک و تغییر پذیر است).